

رها از بندهای قیومت و با تکیه بر جبر اقتصاد مکتب‌گرایان به اوج توانایی‌های دست می‌یازد و به همین دلیل آماده افول می‌گردد.

انقلاب صنعتی سده نوزدهم به عصر دستگاه‌های خودکار سیرنیک می‌پیوندد. انسان بر سر دوراهی اخذ این تصمیم است که باید پیشرفت‌های علمی را برای پیشرفت بشر به کار بندد یا باید آن را به ابرقدرت‌های جدید و انهد؟ حل این مشکل بستگی کامل به اخلاق و تعلیم و تربیت داشت. از این رو انسان تسلیم راه حل دوم شد، بیشتر غرق در دستگاه عظیم صنعت گردید و ارتباط با فردیت خویش را از دست داد. رشد فزاینده جمعیت در نیمه دوم از سده نوزدهم سرچشمه بسیاری از جنبش‌های مردمی شد. انسان اجتماعی که آنک درگیر شرایط جدید شهرنشینی شده، روح و روان سرکوفته و زبردستش تشنه راهی جدید بود، خیلی زود از تبلیغات و هیاهوی ایدئولوژیک تأثیر پذیرفت. مارکسیسم در همین دوره پا گرفت و در جهان غرب شکافی اقتصادی و ایدئولوژیک ایجاد شد.

جهان شاهد دوره نوگرایی بود. علم فیزیک با از پهنه کیهانشناها فراتر نهاده بود. فیزیک کوانتومی و فیزیک اتمی دگرگونی‌های بسیار در این علم پدید آورد و علوم دیگر همچون شیمی، زیست‌شناسی و پزشکی پیشرفتی سریع کرد. روان‌شناسی نیز به کند و کاو در ضمیر ناخودآگاه بر پایه نظریات علمی پرداخت. با پیشرفت ناگهانی علوم، شیوه نگرش افراد جامعه و از آن جمله

بررسی و کند و کاو در دوره‌های تاریخی و جنبش‌های ادبی راهگشای درک بسیاری از وقایع بعدی و اندیشه‌های نویسندگان و آفرینشگران ادبی است، به همین دلیل چنین پژوهش‌هایی زمینه آگاهی و در نتیجه نزدیکی فرهنگی ملت‌های گوناگون را به یکدیگر فراهم می‌آورد.

عصر ناتورالیسم در آلمان رانمی‌توان از نظر زمانی به طور دقیق مشخص کرد. به عقیده بسیاری از ادیبان، سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۰ (آخرین دهه‌های سده نوزدهم) اوج این جنبش ادبی در آلمان بوده است. در این سال‌ها پیشرفت ناگهانی علوم و صنعت زمینه ساز تغییراتی در جامعه شد که نویسندگان و هنرمندان اروپا-همچون زلزله نگارانی حساس- مدتها قبل به درک آن رسیده بودند. برای نمونه گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) در این باره گفته بود: «از این ماشینی‌زم رنج می‌برم و [از آن] می‌هراسم، زیرا همچون توفانی از گرد راه خواهد رسید و بر همه جا مستولی خواهد شد». هاینریش هاینه (Heinrich Heine) شاعر نامدار اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم آلمان نیز در پی سفری به انگلیس با دیدن نخستین کارگاه‌های فنی آن کشور، از رشد فزاینده ماشینی‌زم بسیار وحشت کرد.

اوسوالد اسپرنگر (Oswald Spengler) فیلسوف آلمانی، در کتابش به نام «افول مغرب زمین» اوج تمایلات شیطانی را در انسان‌های سده بیستم مغرب زمین توصیف می‌کند. او اظهار می‌دارد که این انسان سرگشته،

ناتورالیسم

سید سعید فیروزآبادی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در آلمان

آفرینشگران ادبی هر چه بیشتر به ماتریالیسم و نظریه انتخاب طبیعی داروین کشیده شد و به این ترتیب دوره ای - هر چند کوتاه و گذرا، اما پریهاهو- در ادبیات آلمان آغاز شد. ناتورالیسم آلمان که در دهه هشتاد از سده نوزدهم آغاز شد، نه تنها از جنبه زمانی، بلکه به لحاظ شیوه نگارش به واقعیت هستی انسانی، ارتباطی تنگاتنگ با عصر رئالیسم پیش از خود دارد. این مکتب به شیوه ای ملموس تر به نظاره و توصیف واقعیات زندگی، اشیا و حقایق ادراک می پردازد. آنچه نویسندگان بزرگ عصر رئالیسم همچون اوتو لودویگ (Otto Ludwig) و تئودور اشتورم (Theodor Storm) بنیان نهاد بودند، در این دوره نیز تداوم یافت. رئالیستها، از پرداختن به مسایل فرامادی پرهیز می کردند و به جانبداری از ماتریالیسم فلسفی می پرداختند. آنان بنا بر این نظریه صرفاً آنچه را که قابل درک بود، می پذیرفتند و زندگی را کارکرد ماده می دانستند. روان شناسی جایگاه خویش را به علم فیزیولوژی داد و هر گونه آرمانگرایی مردود شمرده شد.

اندکی بعد، ماتریالیسم اجتماعی و صنعتی نیز مطرح شد. این مبحث نشأت گرفته از روند صنعتی شدن فزاینده ای بود که در دهه چهل از سده نوزدهم به چشم می آمد. ایمان به ماشین به عنوان قدری متعال و توانایی فنی کار و همچنین نیروی صنعت، همه تصورات زندگی را به نگرش پوزیتیویستی - ماده گرایی منتهی کرد و بر این اساس جهان شکلی کاملاً علمی گرفت. و هر گوشه آن - حتی ادبیات - دست نیاز به سوی علم دراز کرد. اما گذشته از این، مسأله انسان بودن انسان و جایگاه وی در

برابر صنعت به درستی مطرح نشد. صنعت که نیازمند کارگران است به فقر و نیاز اجتماعی آنان انجامید و از این رو قالبهای حکومتی، دیگر برحق به نظر نیامدند و انقلابهایی در جهان رخ داد. برخی همچون کارل مارکس و انگلس به نیروی قهرآمیز و عده ای دیگر مانند فردیناند لاسال (Ferdinand Lassalle) با نرمش و ملامت سیاسی در پی تغییر دولتها برآمدند. سوسیالیسم در اروپا با گرفت و موضوع اصلی محافل ادبی گردید.

آلمان گرچه از جنبه فلسفی و نظریه پردازی پیشگام بود، ولی از جنبه ادبی از دیگر کشورها اثر پذیرفت. در این دوره تأثیر ادبیات فرانسه، اسکاتلندی و روسیه بر ادبیات آلمان فراوان به چشم می خورد. در فرانسه امیل زولا ابتدا در مقاله ای به نام «رمان تجربی» (Le roman expérimental) و بعد در مقاله «رمان نویسی ناتورالیست» (Les romanciers naturalistes) پایه های نظری این جنبش را بنیان نهاد. وی پیش از آن نیز در رمانهایش به گونه ای تصویری و در عین حال آشتی ناپذیر به توصیف زندگی کارگران و وضعیت حقیرانه آنها در خانه های اجاره ای و کارخانه ها پرداخته بود. فقر، هراس و هیاهو برای امکان حیات، در آثار زولا نشانه ای از واقعیت و طبیعت زندگی است.

در اسکاتلندی هنریک ایبسن (Henrik Ibsen) در قلمرو ادبیات به جستجوی عوامل این بحران اجتماعی و اخلاقی پرداخت و در

نمایشنامه هایش - که اغلب در آلمان نیز اجرا شدند - از جمله «نورا»، «اشباح» و «اردکهای وحشی»، زندگی شهری را به تصویر کشید. از نظر ایبسن آفرینش ادبی، محاکمه من، نابودی آرمانگرایی و گریز از توهم و اخلاق است.

در روسیه لئو تولستوی ثروتمند، خود به هستی و اخلاق دوگانه خویش اعتراف کرد و در رمانهای «جنگ و صلح»، «آنا کارنینا» و «رسناخیز»، رسوم و آرمانهای کهن جامعه را مطرح نمود. و آنها را نقابی دروغین بر چهره جامعه خواند. داستایوسکی، دیگر نویسنده روسی بر آن بود تا با حقیقت گرایی و شکافتن پوسته ظاهری روح، چهره شیطانی نهفته در پس آن را نمایان سازد و موشکافانه به تحلیل آن پردازد. رمانهای وی «جنایت و مکافات»، «ابله» و «برادران کارامازوف» نشانگر ژرفای روح از هم گسیخته و پرتلاطم انسانی است. تولستوی و داستایوسکی با تلاشهایی که برای از بین بردن این بحران انجام دادند، حتی پا از جنبش ادبی ناتورالیسم نیز فراتر نهادند.

موضوع اصلی ناتورالیسم در آلمان وابستگی انسان به محیط، اصل و نسب اجتماعی و نژاد بود. این جنبش از یک سو واکنشی مستقیم نسبت به ادبیات دیگر کشورهای اروپایی، و از دیگر سو بازتاب نظریه های علمی سده نوزدهم بود. از میان این نظریات به ویژه باید از نظریه چارلز داروین به نام «انتخاب طبیعی» یاد کنیم. همچنین نظریه پوزیتیویستی هیپولیت تن (Hippolyte Taine) بسیار مهم است. این نظریه هنرمند را وابسته به سه عامل نژاد، محیط و زمان می دانست. نخستین نوشته های زیگموند فروید درباره روانکاوی در این دوره منتشر شد. نظریات مارکس و انتقاد وی از جامعه سرمایه داری نیز مربوط به همین دوره است.

همان گونه که ذکر شد، نظریات سوسیالیستی بر مردم - به ویژه روشنفکران - اثر گذاشت. در آلمان نوپا که آتو فون بیسمارک (Otto von Bismarck) نقش هدایت کننده و کارگردانی آن را داشت، از سال ۱۸۷۸ قوانین لغو فعالیت های سوسیالیستی وضع شد و بنا بر این قانون، طرفداران این نظریه، حق اجتماع و تکثیر نوشته های خود را نداشتند. وضع قوانین اجتماعی همچون بیمه بیماری، حوادث و قانون ممنوعیت کار کودکان روندی کند داشت. سرانجام به همان گونه که گوته پیش بینی کرده بود، توفان فراسید و زندگی مردم به ویژه در شهرهای صنعتی از جمله «برلین» دشوار گردید. عده ای راه گریز و مهاجرت به آمریکا را در پیش گرفتند و برای همیشه در آنجا ساکن شدند.

اما این نوآوری های صنعتی و سیاسی نتوانست جلوی پیشرفت ادبیات را بگیرد. ادبیات همگام با علوم طبیعی نوگرا شد و بر این اساس می بایست شیوه تفکر صنعتی جایگزین تخیل می گردید. از این رو زشتیها و پستیها و مسائل زندگی روزمره موضوع ادبیات شد. نیاز به بیان واقعیتهای تلخ زندگی ابتدا در بیانی های پر شمار نویسندگان مطرح شد و همگی آنها می خواستند نوگرا باشند و جدایی خویش را از رسوم دست و پاگیر سده نوزدهم اعلام دارند. برادران یولیوس و هاینریش هارت (J. und H. Hart) به سال ۱۸۸۴ در نشریه خود به نام «کریتیسه وافن گنگه» (Kritische waffengänge) در مقاله ای با عنوان «چرا، علیه چه و برای چه؟» نوشتند: «دور باد این نقدهای دروغین! دور باد این بی اعتنایی مردم! دور باد همه این خزعبلات! بیایید روحهای جوان را از سحر و جادویی که افسونشان کرده است، رها سازیم».

در سال ۱۸۸۴ کتابی با عنوان «شخصیتهای نوگرایی ادبی» منتشر شد که در آن آگاهانه تلاش شده بود ارتباطی میان عصر نوگرایی و دوره توفان و فشار (Sturm und Drang) فراهم آید. هرمان کنراد (Hermann Konrad) در مقدمه کتاب یاد شده نوشته است: «ما این موضوعات کهنه و سینه به سینه نقل شده را در هم می کویم و این سرمشقهای پوسیده را به کناری می اندازیم. ما برای مجالس عیش و عشرت، [مراسم] حمام یا [برای] عجزگان نغمه سرنمی دهیم، بلکه

آزاد و رها، آن گونه که از دل برمی آید، می سراییم».

در این سالها بسیاری از آثار، در واقع اعلان جنگی علیه گذشته ها و دفاع از نوگرایی است، اما هنوز هم این آثار اثرگذاری ملموسی بر جامعه ندارد. نخستین مجموعه ای که به جرأت می توان نویسنده آن را ناتورالیست خواند، مجموعه آرنو هولتس (Arno Holz) است. کتاب زمان یا سرود یک نوگرا در سالهای ۱۸۸۵ و ۱۸۸۶ منتشر شد و آرنو هولتس در این اثر از زبان شاعری که زیر سقف شیروانی زندگی می کند به توصیف زندگی فقیرانه در شهر و محیط طاقت فرسای کارخانه ها می پردازد. و می نویسد:

«بلندای این بیغوله سامان به آسمان می رسد.
از حیاط صدای کوبش کارخانه می آید.
آری، اینجا بیغوله ای اجاره ای است،
با موسیقی پست کوچه و بازار!
در زیر زمین موش لانه کرده است
و در همکف بوی گند الکل مشام را می آزارد.

آری فقر حاشیه نشینان حتی به پنجمین طبقه نیز سرایت کرده است». هولتس افزون بر شاعری، نظریه پرداز عصر ناتورالیسم نیز هست. وی در جستجوی قالبی بود که با نیاز به نوگرایی، واقعیت گرایی و گسستن از هنجارهای گذشته مطابقت داشته باشد. نوشته او به نام «هنر، ماهیت و قوانین آن» در سالهای ۱۸۹۱ و ۱۸۹۲ منتشر شد که حتی عنوان آن نشانگر اثرگذاری علوم طبیعی در حوزه هنر است. هولتس چگونگی جزئیات کند و کاو خود را در هنر توصیف می کند و مثالهایی پر شمار در آن زمینه ارائه می دهد. وی در بخشی از مقاله اش سخن از کودکی به میان می آورد که نقاشی اش باید بیانگر یک شیء باشد، اما هیچ کس بدون توضیحات خود او نمی تواند آن را باز شناسد. هولتس سپس به «تصویر مریم مقدس» اثر میکال آنز می پردازد و معادله علمی زیر را ارائه می کند:

$x = \text{طبیعت} = \text{هنر}$
در این معادله ریاضی x از دیدگاه هولتس معادل توان و مهارت هنرمند است؛ بنابراین برای آنکه پاسخ معادله صحیح باشد، هنرمند خوب کسی است که موضوعات خوبی را برگزیند و به توصیف کامل و دقیق طبیعت دست یازد. به عبارت دیگر x در اینجا تنها متغیر است و در نهایت ارزش کمی دارد. استعداد کودک خردسال ذکر شده. در مثال هولتس هنوز پرورش نیافته است از همین رو وی موضوعات ساده ای را برمیگزیند و توان بازآفرینی طبیعت را به طور کامل ندارد، در نتیجه مقدار x بیشتر می شود. هولتس چنین نتیجه گیری می کند: «هنر گرایی به آن دارد که دگر باره طبیعت باشد. هنر بنا بر معیارهای شرایط بازآفرینی و چگونگی دستیابی به آنها برابر با طبیعت می شود».

میشاییل گنورگ کنراد (Michael Georg Conrad) نیز در شهر «مونخ»، دیگر مرکز مهم حیات هنری و فکری آلمان، به جانبداری از ناتورالیسم زولا می پردازد. وی در سال ۱۸۸۷ رمانی به نام «رود ایزار چه می گوید» نگاشت که در آن اثرگذاری فراوان زولا بر ادبیات آلمان به چشم می خورد. این رمان شباهت فراوانی با رمان ده جلدی «خانواده روگن ماکارت» اثر زولا دارد و در آن کنراد به توصیف زندگی مردم در شهر مونخ می پردازد.

کنراد در سال ۱۸۸۵ نشریه «دی گزلسافت» (Die Gesellschaft) را تأسیس کرد که تا سال ۱۹۰۲ با هیأت تحریریه های گوناگون منتشر می شد. در همین نشریه دنلوفون لیلین کرون (Detlev von Liliencron) به جانبداری از دگرگونی و سرآخر انقلاب ادبی می پردازد. اشعار لیلین کرون تطابق بسیاری با واقعیات دارد و جزئیات وقایع در آن مشخص است. این اشعار را می توان از نظر شیوه توصیف جزئیات با نقاشیهای امپرسیونیسمی مقایسه کرد. در نقاشی امپرسیونیسم لکه های بی شمار رنگ در نهایت تصویری را پدید می آورد، برای نمونه در مجموعه «رزه سربازان» و دیگر اشعار (۱۸۸۳) لیلین کرون چنین می سراید:

«به محبوه ای که
تقدیرش چنین رقم خورده است.
صبح تا شام بر عسلی لمیده،

عطر می زند و ناخنهاش را بلند می کند.
برنامه روزانه، لباس،

داستانهای پاورقی، خواب، بیکاری و صحبتهای پیش پا افتاده است.

آه، گاه حتی می اندیشم
که تو به بهای نخعی ابریشمین
همه کس و کارت را می فروشی
این چنین در گندیده زورق زندگی تاب می خوری
و بادبانست سنگدلی است و غرور».

اندکی بعد به سال ۱۸۸۷، در شهر «برلین» انجمن «دورس» (Durch) تشکیل شد. گزارش نشستهای این انجمن و بحث درباره مسائل نظری ناتورالیسم در آن محفل به صورت مکتوب موجود است و حاصل این نشستها ارائه ده نظریه به عنوان مهمترین اصول ناتورالیسم است. اعضای جوان این انجمن به تسویه حساب با کلیه پیشینیان و تاریخ روم باستان می پردازند و سر تسلیم در برابر علوم طبیعی فرود می آورند. نخستین نظریه چنین است:

«اکنون ادبیات آلمان بنا بر ویژگیهایش به نقطه عطفی در تکاملش رسیده است که روزنه ای به عصری منحصر به فرد و مهم می گشاید». تئاتر و انجمنهای تئاتری نیز در این دوره اهمیت فراوان داشت. انجمنهای مردمی تئاتر که برگرفته از «تئاتر آزاد» (Théâtre Libre) پاریس بود. اندک اندک رشد یافتند و به رغم سانسور و ممنوعیت اجرای تئاترهای ناتورالیسمی، این محفلها به اجرای خصوصی نمایشهای یاد شده می پرداختند.

به سال ۱۸۸۹ در شهر برلین «انجمن تئاتر آزاد» (Freie Bühne) شروع به فعالیت کرد و در پی آن اجرای نمایش «پیش از سپیده دم» اثر گرهارت هارتمان (Gerhart Hauptmann) جنجالی در حوزه اندیشه آلمان برانگیخت. افزون بر این از سال ۱۸۸۳ «انجمن تئاتر جدید مرد آزاد» و «انجمن تئاتر مردمی آزاد» نیز تشکیل گردیدند. انجمن دوم کار خود را با نمایشی از ایسن آغاز کرد. گرایش به ناتورالیسم و سنت ستیزی حتی سبب انتشار نشریاتی با عناوینهای انقلابی گردید که از آن جمله می توان به نشریه «نویسه دوپچه روند شاول» (Neue deutsche Rundschau) به سردبیری اوتوبرام (Otto Brahm) اشاره کرد. معنای عنوان این نشریه «نگرش جدید آلمان به پیرامون» است و گفتنی آنکه این نشریه هنوز هم در آلمان منتشر می شود.

در سال ۱۸۸۹ سه طرح منثور با عنوان «پاپاهاملت» منتشر شد که نویسنده این اثر خود را بیارنه پ. هولمسن (Bjarne P. Holmsen) معرفی کرده بود. بعدها گرهارت هارتمان نمایش «پیش از سپیده دم» خود را به صاحب این نام تقدیم کرد.

آرنو هولتس و یوهانس اشلاف (Johannes Schlaf) خود را در پس این نام پنهان کرده بودند. هولمسون نامی اسکاندیناویایی و تأکید بر ارج نهادن به ادبیات اسکاندیناوی و به ویژه ایسن است. در این طرحها دو نویسنده کوشیده بودند که قانون هنر هولتس را در ادبیات به کار گیرند. «پاپاهاملت» داستان بازیگری نه چندان خوب است که گذران زندگی اش از اجرای نقشهایی است که زمانی آنها را حفظ کرده است. با زن و فرزندش زندگی محقری زیر شیروانی دارد و در نهایت به خاطر خشم فرزندش را همان جا به قتل می رساند. تک گفتارهای این هنرپیشه بهترین شیوه بیان تشویشهای اوست.

در این طرح منثور محدودیت انسان به تصویر کشیده می شود. و چنین نشان داده می شود که آدمی نمی تواند از نقشهایش پافراثر بگذارد و امیر جهان نقشهای خود می ماند. در این اثر بازیابی عامیانه و خشن، فقر

سه انسان موشکافانه توصیف شده است. هیچ تفسیری ارائه نمی‌شود، بلکه هر گوشه داستان خود نمایانگر مطلب است. «پاپاهاملت» همه ویژگیهای ناتورالیسمی ادبیات را داراست.

هولتس از روش «صورت نگار» (Phonographische Methode) سخن به میان می‌آورد. در این روش جزئیات منطبق با واقعیت انعکاس می‌یابد. در اثر یاد شده سبک لحظه‌ای برای نخستین بار به کار گرفته می‌شود و مبدل به سبک خاص ناتورالیسم می‌گردد، یعنی زمان روایت شده (erzählte Zeit) با زمان روایت (Erzählzeit) یکی می‌شود و توصیف روند ماجرا همچون خود ماجرا به طول می‌انجامد.

ناتورالیسم پیش از دیگر قلمروها در تناثر رخ می‌نماید. البته اندک رمانهایی نیز بودند که از نظر درونمایه می‌توان آنها را ناتورالیسمی خواند. بیشترین موفقیت را رمان اجتماعی «استاد تیمپه» اثر مارکس کرتسر (Marx Kretzer) داشت. سرخی این نویسنده را «زولای آلمانی» می‌خوانند. «استاد تیمپه» داستان پیشه‌وری است که نمی‌تواند به رقابت با کارخانه‌ها بپردازد. شخصیت اصلی رمان فردی پیرو اخلاق است و در برابر هجوم صنعت شاهد شکست اخلاق سده‌های گذشته جامعه خود است. از دیگر رمانهای وی «چهره مسیح» و «فرب خورندگان» را می‌توان نام برد.

هاوپتمان بی‌شک مهمترین پیرو ناتورالیسم بود. بیشتر آثار پر حجم وی در این دوره شکل گرفته‌اند.

آرنه هولتس زمانی گفته بود که نمایشنامه به ویژه باید نشان دهد که ماجرا صرفاً ابزاری بیش نیست. ویژگی ماجراهای ناتورالیسمی تعداد کم شخصیتها و دخالتهای پر شمار در صحنه است. ماجرا بیشتر در محیطی هم‌زده و میان مردم طبقه چهارم اجتماع اتفاق می‌افتد و زبان بیشتر برگرفته از گویشهای محلی است. نمایشها اغلب پایانی نامشخص دارند و پایان نشانگر آن است که پرسشهایی در نمایش مطرح می‌شود که پاسخی بر آنها نیست. گسستن از بندهای محیط بر اساس تصویر ناتورالیسمی انسان ناممکن است. افزون بر این از دیگر ویژگیهای ادبیات ناتورالیسمی این واقعیت است که شخصیتها آزادی اراده و تکامل درونی ندارند و رفتارشان غیرفعالانه است؛ از همین رو محرک ماجرا و تغییرات در بسیاری از آثار این دوره خارج از محیط و از سوی بیگانه‌ای نجاتبخش رخ می‌دهد.

هاوپتمان در سال ۱۸۸۸ داستان ناتورالیسمی «سوزن‌بان تیل» (Bahnwärter Thiel) را نوشت. در این داستان چگونگی تبدیل سوزن‌بانی با وجدان به قاتلی مخوف توصیف شده است. ماجرا با مرگ فرزند سوزن‌بان آغاز می‌شود و زن دوم سوزن‌بان (نامادری فرزند) در مرگ او مقصر است، زیرا کودک حین بازی به قطار برخورد می‌کند و کشته می‌شود. صنعت جدید (راه آهن) مبدل به تهدیدی خطرناک می‌شود و زندگی تیل را ویران می‌کند.

در سال ۱۸۸۹ نمایش اجتماعی «پیش از سپیده دم» منتشر می‌شود. این اثر بسیاری از موضوعات ناتورالیسم را مطرح می‌کند. محیط با توصیف خانواده‌ای که با استخراج زغال سنگ از معدنی در زمین خودشان ثروتمند می‌شوند، شرح داده می‌شود. گویشهای محلی، نظریه توارث و سرنوشت محتوم انسان از جمله مسائلی است که درونمایه این داستان را می‌سازد. هلنه (Helene)، دختر این خانواده که از تربیتی مذهبی برخوردار است از دایم الخمر بودن پدر رنج می‌برد و لوت (Loth) دوست دوران جوانی برادر شوهرش در اینجا نقش غریبه نجاتبخش را ایفا می‌کند او از نظریات مهم جامعه‌شناختی و اقتصادی عصر خود آگاه است و قصد دارد در آن مکان تحقیقی درباره اقتصاد ملی در منطقه زغال سنگ «اشلین» بنویسد. از همین رو دخترک را امیدوار می‌کند. وی به هلنه امید می‌دهد تا از بند خانواده‌اش برهد، اما کمی بعد از زبان پزشک خانواده می‌شنود که این خانواده در اثر مصرف الکل راه نزول و افتادن در پستیها را پیش گرفته است. از آنجا که الکلیسم امری موروثی خوانده می‌شود، نوت تصمیم می‌گیرد بلافاصله هلنه را ترک کند. هلنه همین که از این تصمیم آگاه می‌شود، خود را می‌کشد.

توماس فونتان (Thomas Fontane) در روزنامه «فوسیشه سابتونگ» (Vossische Zeitung) درباره نمایش «پیش از سپیده دم» چنین

قضاوت می‌کند: «هاوپتمان استعدادی شگرف و غریب دارد ... وی به ویژه در این نمایش به گونه‌ای اعجاب‌انگیز هنر را به تصویر می‌کشد».

بزرگترین و برترین نمایشنامه موفق هاوپتمان نمایشنامه «بافندگان» (Die Weber) وی بود که ابتدا به دلیل تحریک آمیز بودن موضوع، تا سال ۱۸۹۴ اجازه اجرا نیافت. هاوپتمان در این نمایش سرود تاریخی بافندگان را می‌نگارد و گرچه در اصل سراینده این سرود مشخص نیست، اما در این نمایش نقش ترجیح بند دارد. داستان آن در «اشلین» و در زمان قیام بافندگان (حدود سال ۱۸۸۴) رخ می‌دهد. با به کارگیری ماشینهای نساجی بسیاری از کارگران بافنده کار خود را از دست می‌دهند و با گرسنگی روبه‌رو می‌شوند اما دگرباره غریبه‌ای نجاتبخش به نام موریتس یگر (Moritz Jáger) که تازه به وطن بازگشته است، به آنان الهام می‌دهد و روح تازه‌ای می‌بخشد. ماجرا منجر به انقلابی می‌شود که در آن بافنده پیر، هیلزه، کشته می‌شود. وی به دلیل تمایلات فکری خود علاقه‌ای به شرکت در تظاهرات نداشت. این نمایش که گرسنگی، درونمایه و سنگ بنای آن به شمار می‌رود، تأثیری ماندگار گذاشت.

نشریات به مخالفت و جانبداری از آن پرداختند. فیصله ویلهلم دوم پادشاه آن زمان آلمان، حین اجرای نمایش یاد شده با ناراحتی جایگاهش را ترک گفت. هاوپتمان خیلی زود علاقه‌اش را به شیوه بیان ناتورالیسمی خشن از دست داد. وی در کمدی «پوست سگ‌آبی» (Der Biberpelz) که در سال ۱۹۹۳ نوشت، باز هم از ناتورالیسم، اما با شیوه‌ای جدید بهره جست. در این نمایش که هنوز هم گاه و بیگاه در آلمان اجرا می‌شود، ولف مادر خانواده تصمیم می‌گیرد خانواده‌اش را به زندگی بهتر مادی برساند و می‌کوشد با نیرنگ و زیرکی از ضعفهای جامعه به نفع خود بهره جوید.

جنبش ناتورالیسم، کوتاه ولی رعدآسا بود. ناتورالیسم واقعی محدود به سالهای ۱۸۸۹ و ۱۸۹۰ می‌شود. هرچند که در سالها پیش و پس از آن آثار ناتورالیسم بی شماری به رشته تحریر درآمد اما خیلی زود مشخص شد که این جنبش دیرپا گرفته در آلمان دیگر تاب پایداری ندارد. با آنکه نمایشهای ناتورالیسمی در آلمان همچنان برای برآشفتن مردم اجرا می‌شد، بار (Bahr) منتقد ادبی آن زمان، آنچه را که چند سال بعد به حقیقت می‌پیوست، از پیش گفته بود: «عصر پایان حاکمیت ناتورالیسم فرا رسیده است، [زیرا ناتورالیسم] وظیفه‌اش را انجام داده و [دیگر] سحرش باطل شده است».

اما علت این زوال چه بود؟ آیا فرهنگ اروپا درگیر مسائلی جدیدی شده بود؟ آیا صنعت رنگ باخته بود؟ و سرآخر آیا ناتورالیسم راهی نو پیش روی بشر نهاده بود؟

بشر که گاه از واقعیتها می‌هراسد و راه تخیل و برون فکری را پیش می‌گیرد، این بار نیز از بیان واقعیتها گریخت. این گریز از واقعیت، نگرش جدیدی به رمانتیک پدید آورد. ریکاردا موخ (Ricarda Huch) در اثری به نام «رمانتیک» مردم را به فرار از واقعیت و پرداختن به دنیای گذشته‌گان فراخواند. این فرار از واقعیت بر فلسفه به ویژه فلسفه قرن بیستم تأثیری ماندگار گذاشت و مردم بی آنکه کتابی بخوانند یا به تفکر بپردازند، دستخوش توفانی تو خالی شدند و بدین گونه قرن آغاز شد که نهیلیسم بر زرفترین گوشه‌هایش سایه افکنده بود. :

منابع

- 1) Baumann, Barbara: "Deutsche Literatur in Epochen". München: Max Hueber Verlag, 1985.
- 2) Frenzel, E.: "Daten deutscher Dichtung" Köln: Verlag Kiepenheuer & Witsch, 1993, 27. Auflage.
- 3) Glaser, H.: "Wege der deutschen Literatur". Berlin: Verlag Ullstein GmbH, 1975, 17. Auflage.
- 4) Soergel, A.: "Dichtung und Dichter der Zeit". Düsseldorf: August Bagel Verlag, 1964